

بررسی برخی منابع مکتوب روایات زیریری در داستان‌های مشترک شاهنامه نَقّالان با شاهنامه فردوسی

کامران ارژنگی^۱، دکتر محمدجعفر یاحقی^۲

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

^۲ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)

چکیده

تا امروز، تصور عمده پژوهش‌گران بر این بوده که طومارهای نقّالی، ریشه در سنت شفاهی دارند و روایات آنها سینه‌به‌سینه نقل شده و به ما رسیده است. به نظر می‌رسد که این تلقی، گویای همه واقعیت نیست؛ چه اینکه بسیاری از روایات این متون را می‌توان در منابع کهن و حتی پیش از شاهنامه فردوسی، بازجست. مضاف بر اینکه سندی برای اثبات پیوستگی زنجیره نقل شفاهی این روایات در دست نیست و شواهد، عموماً خلاف آن را نشان می‌دهد. این تحقیق، با جست‌وجو در منابع کهن حماسی مکتوب، و مقایسه روایات طومار زیریری با آنها، نشان می‌دهد که زیریری در روایت داستان‌های مشترک طومار خود با شاهنامه فردوسی، شش منبع عمده و مکتوب در دست داشته است: ۱- شاهنامه فردوسی؛ ۲- روایات شاهنامه‌های پیش از فردوسی (با واسطه)؛ ۳- متون تاریخی قدیم و جدید؛ ۴- منظومه‌های حماسی؛ ۵- چند داستان بدیع که عموماً در سرزمین هند به وجود آمده بودند و خود منبع مکتوب داشتند؛ و ۶- مجموعه‌ای از طومارهای مکتوب که زیریری برای تألیف طومار خود، گرد آورده بود. بر این اساس، باید در شفاهی‌دانستن مطلق منابع و واسطه‌های روایات این طومار در داستان‌های مشترک با شاهنامه فردوسی، تردید کرد.

واژه‌های کلیدی: حماسه شفاهی، منابع مکتوب، شاهنامه، طومار نقّالی.

تاریخ ارسال: ۱۳۹۹/۰۷/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۱۲

ارجاع به این مقاله: ارژنگی، کامران، یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۹۹)، بررسی برخی منابع مکتوب روایات زیریری در داستان‌های مشترک شاهنامه نَقّالان با شاهنامه فردوسی، زبان و ادب فارسی (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز).

10.22034/perlit.2021.42337.2935

مقدمه

پیش از انتشار طومارهای نقالی به شیوه علمی، عموم پژوهشگران معتقد بودند که روایات این متون، مأخوذ از منابع شفاهی است و نقل آنها، به شکل سینه‌به‌سینه بوده است. با این حال، برخی پژوهشگران نسبت به شفاهی بودن مأخذ برخی روایات نقالی که در غالب طومارها، مشابه هم بودند، تردید کردند (از جمله، ر.ک: محجوب، ۱۳۷۴: ۸۱). با انتشار نخستین طومار نقالی به شیوه علمی - انتقادی، بحث و گفت‌وگو درباره منابع روایات نقالان بیشتر شد. افشاری و مدائنی در مقدمه طومار هفت‌لشکر، مأخذ این روایات را شفاهی دانستند و تأکید کردند که این روایات، بعدها به دست کاتبانی که در مجلس نقل حضور داشتند، مکتوب شده‌اند (ر.ک: طومار هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: سی). سپس افشاری در مقدمه طومار نقالی شاهنامه، مصحح سجّاد آیدنلو، ادعا کرد که بیشتر آنچه در طومارهای نقالی نوشته شده، ساخته و پرداخته ذهن و قوه تخیل نقالان است (ر.ک: افشاری، ۱۳۹۰: ۱۵ و ۱۶). سپس، قائمی در مقدمه طومار جامع نقالی شاهنامه، به صورت مختصر اشاره کرد که در روند مکتوب کردن داستان‌های ملی که دست کم از عصر ساسانیان آغاز شده بود، برخی روایات مکتوب نشدند و به صورت شفاهی در میان توده مردم باقی ماندند و توسط نقالان، سینه‌به‌سینه نقل شدند و در نهایت، به مانند دیگر داستان‌های حماسی، به کتابت درآمدند (ر.ک: طومار جامع نقالی شاهنامه، ۱۳۹۶: ۳۳). اما، متونی که امروزه با عنوان «طومارهای نقالی» می‌شناسیم، از چند منبع مهم سرچشمه گرفته‌اند؛ ۱. شاهنامه فردوسی که خود از روی منبعی / منابعی مکتوب به نظم در آمده؛ ۲. شاهنامه‌های پیش از فردوسی که اثری از آنها برجای نمانده (جز سه بیت از شاهنامه مسعودی) اما رد پای این روایات در تواریخ کهنی همچون تاریخ طبری، تاریخنامه طبری (تاریخ بلعمی)، آفرینش و تاریخ مقدسی، نزهت‌نامه علائی، تاریخ‌گزیده مستوفی و... باقی مانده است و نمی‌توان آنها را نادیده گرفت؛ ۳. خود متون تاریخی که در جای‌جای طومارها به آنها استناد و ارجاع داده شده است؛ ۴. منظومه‌های حماسی فارسی که خود منابع مکتوب داشته‌اند؛ ۵. داستان‌هایی که از فرهنگ‌های دیگر اخذ شده و یا در کشورهای دیگری چون هند و یا شام شکل گرفته‌اند و به تدریج وارد داستان‌های ما شده‌اند؛ و رود تدریجی این داستان‌ها را می‌توان در طومارهای نقالی عصر صفوی و عصر قاجار به وضوح دید؛ و ۶. طومارهای مکتوب نقالان پیشین. به نظر نگارنده، آن بخش از داستان‌های طومارها که پژوهش‌گران پیشین به آن «شاخ و برگ» می‌گویند و معتقدند ساخته و پرداخته ذهن نقالان است، اولاً مربوط به همین روایاتی می‌شوند که از فرهنگ‌ها یا نقاط فرهنگی دیگر وارد

شده‌اند؛ و ثانیاً به قدری ناچیزند که می‌توان به راحتی آنها را از یکدیگر تفکیک کرد. شاهنامه نقّالان زریری هم از این قاعده مستثنی نیست.

حال باید گفت با این حجم از منابع مکتوب در دوره ساسانی (که نام بسیاری از آنان را ابن ندیم در *الفهرست* ذکر کرده) و این تعداد شاهنامه در دوره اسلامی (از جمله شاهنامه‌های ابوالمؤید بلخی، ابوعلی بلخی، مسعودی مروزی، پیروزان، رستم لارجانی، ابومنصوری، فردوسی) و شاهنامه‌های دیگری که از آنها خبری نداریم، چه دلیلی وجود دارد که بگوییم نقّالان داستان‌های خود را از روی منابع شفاهی نقل می‌کردند؟ اصلاً با این تعداد منبع حماسی مکتوب، باید دید آیا جایی برای روایات شفاهی باقی می‌ماند؟ البته که نمی‌توان به کلی منکر شفاهی بودن برخی داستان‌ها بود و باید گفت که داستان‌های حماسی ایران، به صورت شفاهی و کتبی در عرض هم وجود داشته‌اند. اما نظر نگارنده این سطور بر این است که عنصر «کتابت» در دوره «اسلامی» و در ادبیات فارسی، خاصه ادبیات حماسی ایران، نقش پررنگ‌تری نسبت به عنصر «شفاهی» دارد. تأکید می‌کنم که این غلبه، مربوط به دوره «اسلامی» ایران است و بحث شفاهی / کتبی بودن حماسه‌های فارسی در پیش از اسلام، مربوط به این تحقیق نیست. چه اینکه همه داستان‌های سنن پهلوانی، قبل از اختراع کتابت و رسیدن آن فن به ایرانیان، به صورت شفاهی و سینه‌به‌سینه منتقل می‌شده‌اند. زریری هم در نگارش طومار خود، علاوه بر منابع مکتوبی که در بالا اشاره شد، مجموعه‌ای از طومارهای مکتوب نقّالان قدیم‌تر را در اختیار داشته و از مجموع همه این منابع مکتوب، طومار خود را تألیف کرده است.

در این تحقیق، منابع هفده داستان مشترک طومار زریری با شاهنامه فردوسی، در حد امکان، بررسی و ذکر شده است. بدیهی است که منابع برخی از روایات این متون را پیشتر، دیگران در منابع کهن نشان داده‌اند. خود نگارنده نیز در مقالات دیگری که در پیشینه تحقیق به آنها اشاره خواهد شد، منابع مکتوب برخی از این روایات را نشان داده و در مقاله حاضر، آن روایات را ذکر نکرده است.

پیشینه تحقیق

تا امروز، تحقیقاتی درباره منابع مکتوب داستان‌های طومارهای نقّالی انجام شده و در این تحقیقات، به منبع متفاوت برخی روایات طومارها و شاهنامه فردوسی اشاره شده است. برای نمونه، اکبری‌مفاخر (۱۳۹۵) در مقدمه کتاب *رزمنامه کنیزک* این ادعا را مطرح می‌کند که طومارهای نقّالی، با چند واسطه به شاهنامه مشهور ابوالمؤید بلخی می‌رسند. نگارنده این تحقیق، ناچار بود برای اثبات نظر خود،

مبنی بر بهره‌گیری طومارهای نقالی از روایات حماسی مکتوب کهن و حتی پیش از شاهنامه فردوسی، ابتدا تأثیر آن روایات را بر روی ادبیات فارسی تا سده هفتم هجری نشان دهد؛ به‌همین منظور، مقالاتی منتشر کرد که امروز، پشتوانه تحقیق حاضر هستند (نک: ارژنگی و یاحقی، ۱۳۹۸: ۷۳-۳۷؛ ارژنگی، ۱۳۹۸، الف: ۸۶-۷۹). نگارنده، همچنین برای اثبات این فرضیه، که ظاهراً مهد برخی از این متون، سرزمین هند است، مقالات دیگری تألیف کرد که آنها هم پشتوانه این تحقیق‌اند (نک: ارژنگی، ۱۳۹۸، ب: ۱۹۲-۱۷۷؛ همو، ۱۳۹۸، ج: ۴۵-۲۹).

بحث و بررسی

بنای این تحقیق، بر این نهاده شده که منابع داستان‌های شاهنامه نقالان را که متفاوت با روایت شاهنامه فردوسی هستند و یا در روایت فردوسی حضور ندارند، در منابع کهن نشان دهد. بدیهی است که حرف اصلی مقاله حاضر، این بوده که احتمالاً، روایات شاهنامه نقالان، عمدتاً از منابع مکتوب کهن (و نه ادبیات شفاهی)، بلکه شاهنامه‌های پیش از فردوسی سرچشمه می‌گیرد و غالب داستان‌ها و روایات آن، از نظر کتابت، قدمت زیادی دارند. البته بدیهی است که در طومارهای متأخر، داستان‌هایی می‌بینیم که از پشتوانه منابع کهن برخوردار نیستند و در دایره بررسی این تحقیق جای نمی‌گیرند. روایات طومارهای نقالی، بر خلاف آنچه گفته‌اند، برآمده از ذهن نقال‌ها نیستند و وظیفه اصلی نقال در میان، همان‌طور که از عنوان نام او پیداست، نقل و پرورش داستان است.

از آن‌جا که غالباً عنوان طومارها، طومار نقالی شاهنامه است، تصور بر این است که نقالان روایات خود را از شاهنامه فردوسی برگرفته و گاهی به آن شاخ و برگ داده‌اند و داستان‌هایی به آن افزوده‌اند. در دو دهه اخیر با انتشار دیگر متون حماسی منظوم فارسی (بهم‌نامه، کوش‌نامه، برزنامه، بانوگشسب‌نامه، فرامرنامه و...)، مشخص شد که بخش عمده‌ای از روایات نقالان، روایاتی مشترک با همین متون بوده است و صحنه اصلی بسیاری از نبردهای روایات نقالان که به آن «هفت‌لشکر» یا «هفت‌لشکر دوم» می‌گویند، صحنه کارزار فرزندان رستم به‌صورت ناشناس با یکدیگر و با افراسیاب و یاران اوست. با این حال، تفاوت‌های عمده دیگری نیز بین روایات طومارها با روایات منظومه‌های حماسی دیده می‌شود که نیاز به بررسی‌های دقیق‌تر دارد.

از دیگر سرچشمه‌های مهم این متون، داستان‌هایی است که از فرهنگ‌های دیگر، خاصه هند و شام وارد ادبیات حماسی ما شده‌اند و روایات این داستان‌ها، پشتوانه‌ای در ادبیات مکتوب فارسی ندارند و همین مسئله باعث شده تا عده‌ای با قطعیت حکم کنند که این داستان‌ها متعلق به حوزه

ادبیات شفاهی هستند و سینه‌به‌سینه به نسل بعد منتقل شده و تا همین اواخر مکتوب نشده‌اند. باید گفت که استدلال آنان محکم نیست؛ چراکه در ابتدای بسیاری از این داستان‌ها بر بکر بودن آنها تصریح شده و گوینده/سراینده داستان تأکید می‌کند که تا کنون، هیچ کس این داستان را نشنیده است. هر چند که این دست ادعاها از جانب راویان و سرایندگان متون حماسی، از سنت‌های این ژانر است، با این حال شمه‌ای از بدیع بودن این داستان‌ها را نیز می‌رساند. دلیل دیگر بر رد سخنان این عده از پژوهشگران، بریدگی در سلسله نقل است؛ بدین معنی که نقالان در هر دوره‌ای با توجه به نیاز مخاطبان عصر خود، داستان/داستان‌هایی خاص را نقل می‌کردند. برای مثال، نقالان، تا دوره صفوی، بیشتر به نقل داستان‌هایی چون *سمک عیار*، *حسین کرد*، *امیرارسلان*، *رموز حمزه* و... می‌پرداختند^۲ و در این دوران، نقل *شاهنامه* رواج نداشت و این کار، به دست «شاهنامه‌خوانان» بود که از روی متن مکتوب *شاهنامه*، داستان‌های آن را برای مخاطبان خود می‌خواندند. بدین ترتیب، چگونه می‌توان ادعا کرد که داستان‌های طومارهای نقالی طی سده‌های متمادی در حافظه نقالان و راویان باقی مانده تا اینکه شرایط در دوره صفوی مهیا شده و آنان توانسته‌اند گنجینه سینه خود را بیرون بزنند؟ و اگر معتقد به ادبیات «سینه‌به‌سینه» باشیم، بریدگی زنجیره نقل را چگونه می‌توانیم توجیه کنیم؟ وجود نام‌های خاص مشترک، در متونی که در هند تألیف شده‌اند (از جمله *شاهنامه اسدی*، *شهریارنامه* مختاری و *منظومه کک کوهزاد*) و طومارهای نقالی را نمی‌توان منوط به توار دانست؛ بلکه این مسئله حاکی از تأثیر داستان‌های تألیف شده در هند، بر طومارهای نقالی است.

حضور برخی از روایات این متون در منابع مکتوب تاریخی و غیرتاریخی کهن، که به بهره‌گیری از *شاهنامه*‌های پیش از فردوسی تصریح کرده‌اند و روایت آنها با روایت *شاهنامه* فردوسی متفاوت است، خود دلیلی است بر بهره‌گیری این متون (شاهنامه‌های منثور) از منابع مکتوب. بسیاری از روایات موجود در این متون، در تواریخ فارسی دیده می‌شوند و نمی‌توان مورخ را به استفاده از منابع شفاهی متهم کرد. بسیاری از روایات این متون را در شعر شعرای فارسی‌زبان در سده‌های چهارم تا هفتم هجری می‌توان دید و این در حالی است که اشارات فراوانی مبنی بر استفاده آن شاعران از منابع مکتوب، در اشعارشان دیده می‌شود. بخشی از روایات طومارهای نقالی، روایاتی هستند که امروز، جزو ملحقات *شاهنامه* فردوسی به‌شمار می‌آیند. روایاتی که در نسخ *شاهنامه* فردوسی دیده می‌شوند و مؤلف/نقال، در بازنویسی داستان‌های *شاهنامه* فردوسی به نثر، این بخش‌ها را هم بازنویسی کرده است. برخی پژوهشگران معتقدند که این روایات، روایات عامیانه و نقالی هستند که

وارد نسخ شاهنامه فردوسی شده‌اند، اما به نظر می‌رسد که این روایات، روایات کهنی هستند که احتمالاً در شاهنامه‌های پیش از فردوسی موجود بوده، و کسانی کمبود این داستان‌ها را در اثر فردوسی احساس کرده و آن داستان‌ها را به بحر متقارب سروده و به شاهنامه اضافه کرده‌اند. حضور این روایات در منابع کهن، این نظر را تأیید می‌کند.

در ادامه، ترتیب کار، بدین صورت است که داستان‌های مشترک شاهنامه نَقَلائان با شاهنامه فردوسی، به ترتیب پادشاهان و پهلوانان شاهنامه، از کیومرث تا بهمن، نقل و منبع مکتوب متفاوت روایت زیری مشخص شود. لازم به ذکر است که مسئله مقاله حاضر، تحقیق در منابع آن دسته از داستان‌هایی است که در شاهنامه فردوسی هم وجود دارند، اما در روایت متفاوت‌اند؛ بنابراین، تحقیق درباره منابع آن دسته از داستان‌های طومارهای نَقَالی، مانند داستان‌های برزو، بانو گشسب، جهانگیر، جهانبخش و... که صفحات زیادی را در طومارهای نَقَالی به خود اختصاص داده‌اند، موضوع تحقیق حاضر نیست.

۱- نسب کیومرث

نسب کیومرث در شاهنامه نَقَلائان چنین آمده است: «کیومرث بن آدم بن سام بن نوح بن ملک بن متوشلخ بن ادریس بن یرو بن مهائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن هابیل بن آدم - صفی‌الله - (و به قولی شیث بن آدم علیه‌السلام)» (زریری، ۱۳۹۶: ۳۴۳). این نسب‌نامه، شبیه است به آنچه که در تاریخ طبری (1375، ج ۱: ۱۰۸) و تاریخنامه طبری آمده است (ر.ک: بلعمی، ۱۳۹۲: ۷۷) و چنان که نویسندگان تاریخنامه طبری تصریح می‌کنند، این نسب‌نامه، همان است که در یکی از سیرالملوک‌های دوره ساسانی موجود بوده و عبدالله بن مقفع آن را به عربی ترجمه کرده است. به این نسب‌نامه، در شاهنامه ثعالبی (۱۳۸۵: ۱) هم اشاره شده است. این روایت در شاهنامه اسدی هم آمده است (ر.ک: زرّین‌قبا نامه، ۱۳۹۳: ۹۱۳).

۲- کشف آتش و بنیان‌گذاری جشن سده توسط هوشنگ

داستان کشف آتش و بنیان‌نهادن جشن سده، در شاهنامه نَقَلائان^۳ (زریری، ۱۳۹۶: ۷۴) آمده است. این داستان در ترجمه بنداری از شاهنامه (ر.ک: بنداری، ۱۹۷۰: ۱۷؛ همو، ۱۳۸۲: ۶)، در نسخه سعدلو (فردوسی، ۱۳۷۹: ۱۲)، نسخه حاشیه ظفرنامه (مستوفی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۳)، همچنین در نه نسخه دیگر (ر.ک: خطیبی، ۱۳۹۷: ۱۳۷) آمده است (برای اطلاعات بیشتر، ر.ک: آیدنلو، ۱۳۹۴: ۵۴؛ خطیبی، ۱۳۹۷: ۱۵۲-۱۳۱). زریری درباره این داستان، به کتاب ناسخ‌التواریخ ارجاع می‌دهد و به سخنان

هوشنگ در کتابی از او که به فارسی ترجمه شده است اشاره می‌کند (ر.ک: زریری، ۱۳۹۶: ۸۳). دوستخواه در توضیح این عبارات، نوشته: «گویا مقصود نویسنده، کتاب *جاویدان خرد* اندرزهای منسوب به هوشنگ ترجمه تقی‌الدین شوشتری از روی ترجمه عربی ابن مسکویه از روی اصل پهلوی ازدست‌رفته کتاب باشد. بخشی از این کتاب را نیز «بهرام پسر فرهاد پسر اسفندیار یزدانی» در کتابی به نام *شارستان* (چمن اول، صص ۵۰-۳۶) آورده و «سیاوخش پسر اورمزدیار پسر سیاوخش آذری» در سال ۱۳۳۲ یزدگردی (۱۸۸۵ میلادی) آن را در بمبئی به چاپ رسانیده است.» (همان).

۳- پیامبری هوشنگ

زریری در *شاهنامه نغزالان*، هوشنگ را از پیغمبران عجم و صاحب کتاب می‌داند و در این باره، به کتاب *دساتیر ارجاع* می‌دهد (ر.ک: زریری، ۱۳۹۶: ۷۳). دوستخواه در توضیح این سخنان نوشته است که پیامبری هوشنگ، هیچ سندی در اساطیر و داستان‌های دینی اصیل ایرانی ندارد و منبع زریری در این سخن، کتاب *دساتیر* و نوشته‌های پیروان فرقه آذرکیوان است که اعتباری ندارد (همان: ۸۴). باید به دو نکته توجه داشت؛ یکی آنکه زریری در این روایت از منابع مکتوب استفاده کرده و نه منابع شفاهی؛ دوم اینکه به پیامبری هوشنگ در منابع تاریخی معتبر اشاره شده است؛ از جمله ر.ک: (حمزه بن حسن اصفهانی، ۱۳۴۶: ۳۰؛ ابن بلخی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۷). حمزه اصفهانی پیش از آنکه اعتقاد ایرانیان بر پیامبری هوشنگ را نقل کند، به ذکر منابع خود درباره اخبار پادشاهان ایران می‌پردازد و آنها را چنین معرفی می‌کند: ۱. کتاب *سیرالملوک الفرس* ترجمه ابن مقفع؛ ۲. کتاب *سیر ملوک الفرس* ترجمه محمد بن جهم برمکی؛ ۳. کتاب *تاریخ ملوک الفرس*، مستخرج از گنجینه مأمون؛ ۴. کتاب *سیر ملوک الفرس* ترجمه زادویه بن شاهویه اصفهانی؛ ۵. کتاب *سیر ملوک الفرس* ترجمه یا تألیف محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی؛ ۶. کتاب *تاریخ ملوک بنی ساسان* ترجمه یا تألیف هشام بن قاسم اصفهانی؛ ۷. کتاب *تاریخ ملوک بنی ساسان* اصلاح بهرام بن مردان شاه موبد ولایت شاپور از بلاد فارس (ر.ک: حمزه بن حسن اصفهانی، ۱۳۴۶: ۷). بر این اساس، دست کم در چند مورد از این منابع، به پیامبری هوشنگ تصریح شده بوده که حمزه اصفهانی می‌گوید: «ایرانیان چنین می‌پندارند که وی (هوشنگ) و برادرش «ویکرت» هر دو پیامبران» (همان: ۳۰).

۴- جدا شدن فر از جمشید

روایت جدا شدن فر از جمشید در شاهنامه نَقْلان (زریری، ۱۳۹۶، ج ۱: ۱۳۲-۱۳۰) شبیه به مطالبی است که در زامیادیشتم آمده است (ر.ک: اوستا، ج ۱: ۴۹۰). قنواتی معتقد است که این دو روایت با هم مطابقت دارند (ر.ک: قنواتی، ۱۳۹۶: ۳۹).

۵- شهرناز و ارنواز

طبق روایت شاهنامه نَقْلان زریری^۴ (۱۳۹۶، ج ۱: ۲۴۸-۲۱۸)، شهرناز و ارنواز دختران ضحاک هستند و از ازدواج آنان با فریدون، سلم و تور متولد می‌شوند. در مجمل‌التواریخ و القصاص (۱۳۱۸: ۲۷) درباره مادر سلم و تور دو روایت نقل شده است که بر اساس یکی از روایت‌ها، وی دختر ضحاک است (همچنین، ر.ک: قنواتی، ۱۳۹۶: ۳۹).

۶- ضحاک پسر علوان

در روایت زریری آمده است: «فردوسی در شاهنامه فرماید: نام پدر ضحاک، مرداس عرب بود. لکن در جلد اول ناسخ التواریخ مسطور است که ضحاک پسر علوان بن عاد بن ارم بن سام بن نوح - علیه السلام - است... پدرش علوان که عجمان مرداسش خوانند، برادر شداد بن عاد است و علوان از ملوک حمیر بود و پایه اقبالش بدان جا کشید که خواهر جمشید را - که همال خورشید بود - در سلک ازدواج اندراج داده، ضحاک از وی متولد شد. پس ضحاک پسر خواهر جمشید و برادرزاده شداد بن عاد است.» (زریری، ۱۳۹۶: ۱۲۴). زریری همچنین می‌گوید ضحاک برادرزاده شداد عادی است (همان: ۱۲۱۳).

چنان که طبری می‌گوید، اهل یمن ضحاک را از خود می‌دانند و معتقدند که ضحاک پسر علوان پسر عبید پسر عویج بود اما پارسیان نسب ضحاک را به دو روایت چنین می‌دانند: ۱. وی بیوراسب پسر اروناسب پسر زینکار و پسر ویروشک پسر تاز پسر فرواک پسر سیامک پسر مشی پسر کیومرث؛ ۲. ضحاک پسر اندراسب پسر ریحدار پسر ویدریسنگ پسر تاج پسر فریاک پسر ساهمک پسر مادی پسر کیومرث (ر.ک: طبری، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۳۶). طبری نیز تصریح می‌کند که ضحاک خواهرزاده جمشید است و می‌گوید به پندار گبران، «ودک» دختر ویونگهان (پدر جمشید) و مادر ضحاک بود (همان). پس در واقع اروناسب یا اندراسب پدر ضحاک، با «ودک» خواهر جمشید ازدواج می‌کند و از ازدواج آنان ضحاک متولد می‌شود.

۱-۶- روایت اهل یمن

در *غرر اخبار ملوک تعالی* (۱۹۰۰: ۱۸)، *تاریخ بناکتی* (۱۳۴۸: ۲۹)، *تاریخ گردیزی* (۱۳۸۴: ۶۷)، *فرسنامه ابن بلخی* (۱۳۸۵: ۱۱) و *اخبار الطوال دینوری* (۱۳۶۴: ۲۸)، *ضحاک* پسر علوان است. در *تاریخ بناکتی*، *ضحاک*، پسر علوان و برادرزاده شداد عاد است و به گفته او، عجم مرداس را علوان خوانند (بناکتی، ۱۳۴۸: ۲۹). در *نزهه القلوب* (۱۳۸۹: ۳۹) با عنوان: «ضحاک علونی (علوانی)» از او یاد شده است.

۲-۶- روایت ایرانیان

ابن بلخی می‌گوید که در تمام منابع، *ضحاک* خواهرزاده جمشید است (ر.ک: ابن بلخی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۱). این روایت، در *تاریخ گردیزی* (۱۳۸۴: ۶۷) و *تاریخ گزیده مستوفی* (۱۳۸۷: ۸۲) هم آمده است.

دو روایتی که طبری به پارسیان نسبت می‌دهد ظاهراً به همین ترتیب در *شاهنامه ابوالمؤید بلخی* نقل شده بوده است؛ چرا که بلعمی به نقل از *ابوالمؤید* می‌گوید که پدر *سیامک* مشی، و مادرش *مشانه* بود (ر.ک: بلعمی، ۱۳۹۲: ۸۷).

۷- ماران دوش ضحاک

در روایت زریری آمده است: «بعد از رفتن ابلیس، سر هر دو کتف ضحاک خارش شدیداً پیدا کرد. به قدری با کیسه حمام بر شانه او کشیدند که مجروح شد. ناچار لباس در بر نموده، رفت [به] دربار. چون بر تخت نشست، باز شانه‌اش به خارش درآمد، کتفین را زیر لباس به جنبش در آورده، به لباسش می‌سایید. لکن شدت خارش فزون‌تر گشت. ناچار از تخت به زیر آمده رفت [به] اندرون. ملبس از تن بیرون کرده، اهل حرم را گفت سر شانه‌های وی را خاراندند تا زخم گشته، قدری راحت شد. تا روز بعد باز به خارش درآمد، آن را خاراند. تا روی زخم [را] که بسته شده بود به ناخن کند. از زیر آن، دو کرم کوچک پیدا گشته، فرمود حکیم آوردند. چند تن از پزشکان حاضر شده، هر چند مرهم به کار بردند، نتیجه نبخشید. پس اجازه گرفته، هر دو را بردند و روی آن را مرهم نهاده، بستند. بعد از یک شبانه‌روز، باز به خارش درآمد، روی آن را کند. آن دو کرم بزرگ‌تر از روز گذشته نمایان شدند. باز بردند و این عمل همه‌روزه اتفاق افتاد و هر روز از روز پیش بزرگ‌تر بودند تا رفته‌رفته به شکل دو مار سیاه بزرگ گشته، مزاحم او شدند... ابلیس را بردند در حضور پادشاه، بعد

از معاینه طیبی گفت: «دو نفر زندانی را گردن زده، مغز سرشان را در دو بشقاب نهاده، بیاورید!» ایشان چنان کردند. گرفت جلو مارها. خوردند و هر دو مانند دو دبیله کوچک گشته، ضحاک آسوده شد.» (زریری، ۱۳۹۶: ۱۶۳ و ۱۶۴). دبیله همان دمل است و این روایت هم به روایت‌های دیگر نزدیک است. در جای دیگر هم آمده: «آنگاه سلعه‌ای از منکبش سر برزد و جعی در گرفت که به هیچ مرهمی جز مغز سر آدمی ساکن نگشتی» (همان: ۱۲۵؛ همچنین، رک: علوی مقدم و کی خسروی، ۱۳۹۵: ۱۷-۱۲). این روایت، که ضحاک به جای دو مار، دو زخم/ریش/پاره گوشت بر دوش خود داشت، در *عیون الأخبار گردیزی* (۱۳۸۴: ۶۷)، *نزهت نامه علائی* (۱۳۶۲: ۶۷)، *تاریخ طبری* (۱۳۸۳، ج ۱: ۱۳۷)، *الکامل ابن اثیر* (۱۳۸۳، ج ۱: ۸۰)، *تاریخ بناکتی* (۱۳۴۸: ۲۹)، *فارسانه ابن بلخی* (۱۳۸۵: ۳۵)، *طبقات ناصری منهاج سراج* (۱۳۴۲: ۱۳۷)، *آفرینش و تاریخ مقدسی* (۱۳۷۴، ج ۱: ۵۰۲)، *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم ثعالبی* (۱۹۰۰: ۲۲)، *تاریخ گزیده مستوفی* (۱۳۸۷: ۸۲) و همچنین در منظومه حماسی *کوشنامه* (ایران‌شان بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۳۰۲) آمده است.

۸- عدالت ضحاک

در *شاهنامه تقالان* ۵ آمده است که ضحاک در روز محاکمه‌اش از فریدون می‌خواهد که به او اجازه سخن گفتن بدهد. در سخنانش به محاسن حکومت خود و معایب حکومت فریدون اشاره می‌کند و از جمله می‌گوید: «سیم، در زمان حکومت خود، هر کس را مطابق شئونش منصب دادم و مردم فقیر را بر مردم حاکم نکردم و برای سرپرستی ملت در کلیه ایالات و ولایات، از اشراف زادگان این ملک و مردان با کفایت عاقل و عالم با تجربه تعیین نمودم و حال اعمال این جوان را ببینید که چند نفر از آهنگران بازاری را که نه قوانین کشوری و نه رسوم لشکری دانند و نه سواد رسمی دارند، آورده صدر دربار سلطنتی بالادست اشخاصی که سال‌ها بر مسند حکمرانی نشسته‌اند و آبادانی ملک و آزادی ملت و تشکیل قوای نظامی به توسط قلم و بیان و سیاست و کیاست ایشان می‌باشد نشانیده و فردا که خواهد زمام ملک و ملت [را] به این نوع مردم سپارد، باید بر این ملک و ملت گریست» (زریری، ۱۳۹۶، ج ۱: ۲۲۵-۲۲۳).

در فرگرد بیستم از سوتکرنسک آمده: «مردم به علت زیان فراوان و آزاری که نسبت به درویشان کرده بودند به شکایت پیش فریدون آمدند و گفتند که چرا تو ضحاک را که پادشاه خوبی برای حکومت کردن بود مغلوب کردی او که ترس را از ما دور نگاه می‌داشت و او که جویای ما بود و این کشور را حفظ می‌کرد در برابر مردم مازندران» (تفضلی، ۱۳۹۷: ۱۰۹). در برخی از منابع قدیم،

چهره ضحاک آن چنان تیره و تار نیست؛ از جمله در تاریخ قم آمده: «و بیوراسف به هیچ موضعی و جایی نگذشتی الا که به اهل آن موضع چیزی به میراث گذاشتی؛ چنانچ به اصفهان اطعمه و حلوا بگذاشت و از ایام او الی یومنا هذا طعامها گزیده و حلواهای گوناگون به اصفهان موجودند» (حسن بن محمد قمی، ۱۳۶۱: ۷۲ و ۷۳).

در غازان نامه منظوم هم به رای و داد ضحاک اشاره شده:

ز جمشید و ضحاک با رای و داد ز شاه فریدون فرخ نژاد

(نوری اژدری، ۱۳۸۱: ۳۷۲)

۹- سرگذشت پدران فریدون

در شاهنامه نقالان^۶، به پدران فریدون اشاره شده (ر.ک: زریری، ۱۳۹۶: ۱۵۷-۱۴۲) اما فردوسی از آن گذشته و تنها می گوید:

برآمد برین روزگاری دراز کشید ازدها را به تنگی فراز
خجسته فریدون ز مادر بزاز جهان را یکی دیگر آمد نهاد

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۱: ۶۲)

باید توجه داشت که فاصله زمانی حدود هزارساله پادشاهی ضحاک تا زاده شدن فریدون را فردوسی روایت نکرده و اگر این روایات در طومارهای نقالی دیده می شوند، نشانه «شاخ و برگ دادن» نقالان به داستان نیست. ابن اثیر در کامل، از قول نژادشناسان ایرانی، می گوید که میان فریدون تا جمشید ده پدر بودند که همگی از بیم گزند آژی دهاک، «اثقیان» (اثغیان) [آبتین] خوانده می شدند (ابن اثیر، ۱۳۸۳، ج ۱: ۹۰). بناکتی (۱۳۴۸: ۲۹)، ابن بلخی (۱۳۸۵: ۱۲)، منهاج سراج (۱۳۴۲: ۱۳۷)، طبری (۱۳۸۳، ج ۱: ۱۵۲)، بلعمی (۱۳۹۲، ج ۱: ۹۳)، ایرانشان بن ابی الخیر (۱۳۷۷: ۲۰۲-۱۸۷)، اسدی (۱۳۵۴: ۴۹-۲۱) و مستوفی (۱۳۸۷: ۸۳) هم به پدران فریدون که از ضحاک گریخته و هزار سال در بیابانها می بودند اشاره می کنند.

در تاریخنامه طبری که کهن ترین مأخذی است که ذکر شاهنامه ابوالمؤید در آن رفته (ر.ک: تقی زاده، ۱۳۹۰: ۱۲۰)، آمده: «و پارسیان گویند بیرون از کتاب که بگریخت، به زاوولستان شد. به حدیثی دراز گویند دختر پادشاه زاوولستان او را بیافت و به زن او شد. پدر ندانست و پدر امر به دست او کرده بود. پس چون دست بدین دختر دراز کرد پسری آمدش تور نام کردش... و حدیثها و اخبار ایشان بسیار گوید ابوالمؤید بلخی به شاهنامه بزرگ اندر» (بلعمی، ۱۳۹۲: ۹۳).

۱۰- نریمان

روایت کشته شدن نریمان در سپندکوه / شکاوندکوه، در *شاهنامه تَقَالان*^۷ آمده است (ر.ک: زریری، ۱۳۹۶: ۹۲۲ و ۹۲۳). این روایت در *مجمَل التّواریخ و القصص* (۱۳۱۸: ۴۲)، *نرِهت نامه علائی* (شهمردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۳۱۹ و ۳۲۰) و همچنین در دست‌نویس *شاهنامه فردوسی*، مورخ ۶۷۵ق، معروف به نسخه لندن (برگ ۲۸) آمده است و چنان که صاحب *مجمَل تصریح* می‌کند، وی این خبر را از *شاهنامه ابوالمؤید بلخی* نقل کرده است (ر.ک: *مجمَل التّواریخ و القصص*، ۱۳۱۸: ۲). صاحب *تاریخ سیستان* می‌گوید: «و اخبار نریمان و سام و دستان، خود به *شاهنامه* گوید که به تکرار حاجت نیاید. و حدیث رستم بر آن جمله است که بوالقسم فردوسی *شاهنامه* به شعر کرد و بر نام سلطان محمود کرد» (*تاریخ سیستان*، ۱۳۵۲: ۷). ظاهراً در اینجا مراد او از «*شاهنامه*»، *شاهنامه ابوالمؤید بلخی* است؛ به دو دلیل: ۱. چنان که می‌دانیم اخبار نریمان در *شاهنامه فردوسی* نیامده است و صاحب *مجمَل التّواریخ* هم اشاره می‌کند که اخبار نریمان و سام را از *شاهنامه ابوالمؤید* نقل کرده؛ ۲. در ادامه می‌گوید: و حدیث رستم در *شاهنامه فردوسی* آمده است؛ یعنی اخبار نریمان و سام در *شاهنامه ابوالمؤید بلخی* آمده و اخبار رستم در *شاهنامه فردوسی* و بدین ترتیب، عجیب نیست که سلطان محمود که با *شاهنامه ابوالمؤید* آشنایی کامل داشته، بگوید: «*شاهنامه فردوسی* هیچ نیست مگر حدیث رستم».

از شواهد پیداست که کارآسی در دربار سلطان محمود غزنوی، شاهنامه‌ای غیر از *شاهنامه فردوسی* می‌خوانده و باید قبول کنیم که در آن *شاهنامه*، حدیث رستم کم یافت می‌شده. با توجه به اینکه ما به یقین نمی‌دانیم که داستان زال و رودابه و رستم، رستم و سهراب، بیژن و منیژه، رستم و اکوان دیو، رستم و شغاد، اسکندرنامه، بهرام چوبینه، گشتاسب و کتایون و امثال آنها جزء *شاهنامه* منشور بوده، یا آنکه فردوسی این داستان‌ها را از منابع دیگری گرفته است؛ چنانکه می‌بینیم در تواریخی که قبل از فردوسی یا در همان اوان و کمی بعد از آن نوشته شده، ذکری از غالب داستان‌های مزبور نیست (ر.ک: بهار، ۱۳۴۵: ۳۱)، می‌توان این فرضیه را محکم‌تر کرد که داستان‌های رستم را فردوسی، یا مؤلفان *شاهنامه ابومنصوری* به داستان‌های *شاهنامه* افزوده‌اند (ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۲۱-۱۸) و محمود، که *شاهنامه* را می‌شنیده و با داستان‌های آن آشنا بوده - به گفته مقدمه اوسط *شاهنامه*، سلطان محمود، کارآسی را از خود جدا نمی‌کرده^۸ - حضور پررنگ رستم برای او عجیب آمده و چنین سخنی بر زبان رانده است.

۱۱- داستان کشته شدن پیل سفید به دست رستم در طفولیت

این داستان که در شاهنامه نَقْلان^۹ نقل شده (ر.ک: زریری، ۱۳۹۶: ۱۲۹۸-۱۲۹۵)، در نزهت‌نامه علائی هم آمده است (ر.ک: شهردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۳۱۹).

۱۲- داستان خون‌خواهی نریمان توسط رستم

این داستان که در شاهنامه نَقْلان^{۱۰} نقل شده (ر.ک: زریری، ۱۳۹۶: ۱۳۲۸-۱۳۱۹)، در نزهت‌نامه علائی هم آمده است (ر.ک: شهردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۳۱۹ و ۳۲۰).

۱۳- ازدواج رستم و خواهر کی‌قباد

داستان ازدواج رستم با خواهر / خاله کی‌قباد / خواهر کی‌کاوس، در شاهنامه نَقْلان^{۱۱} (زریری، ۱۳۹۶: ۱۶۰۱) آمده است. به ازدواج رستم با خواهر کی‌کاوس، در نزهت‌نامه علائی هم اشاره شده است (ر.ک: شهردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۳۲۱ و ۳۴۱). این روایت، در حاشیه دست‌نویس سن‌ژوزف هم آمده است (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۰۹). در مجمل‌التواریخ (۱۳۸۳: ۳۵) هم از پیوند رستم با خاله کی‌قباد و زادن فرامرز و بانو گشسب و زربانو سخن رفته است. مستوفی هم پس از ذکر ماجرای نبرد کی‌کاوس با شاه هاماوران، می‌گوید: «کاوس، به مکافات، خواهر خود، مهرناز را به زنی به رستم داد» (مستوفی، ۱۳۸۷: ۸۷).

۱۴- زور رستم

روایت زیاد شدن زور رستم در نبرد دوم با سهراب، در شاهنامه نَقْلان^{۱۲} (زریری، ۱۳۹۶: ۲۱۲۹) آمده است. این روایت، در ده بیت، در نسخه‌های قاهره (۷۹۶ق)، پاریس (۸۴۴ق)، واتیکان (۸۴۸ق)، آکسفورد (۸۵۲ق)، برلین (۸۹۴ق)، انستیتوی خاورشناسی (۸۴۹ق) (ر.ک: فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۲: ۱۸۴، زیرنویس ۱۴) و سعدلو (ر.ک: همو، ۱۳۷۹: ۱۵۷) هم دیده می‌شود (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۹۴: ۶۵) و چنان که پیداست، ظاهراً از سده هشتم هجری به شاهنامه فردوسی افزوده شده است^{۱۳}.
با توجه به اینکه رستم، در برداشتن سنگ اکوان از سر چاه بیژن، قدرت مافوق بشری‌ای دارد، به نظر می‌رسد که روایت زیاد شدن زور رستم در داستان رستم و سهراب صحیح و اصیل است. در روایت زریری (۱۳۹۶: ۲۸۲۴) آمده است: «دامن زره و خفتان بیر بیان را برچیده، زد به شیر قلاب و زنجیر کمر. پس پاها چپ و راست نهاده، یک دست در سوراخ و یک دست در کنار سنگ، یک عربدۀ رعدآسا از جگر برکشیده، گفت: «اقبال شهنشاه کشور ایران شاه کی‌خسرو» و سنگ را از

زمین برداشته، بر افلاک افکند و آن سنگ سر جای اولکش یعنی وسط بیشه چینستان به زمین آمده، در و دشت از آن به لرزه درآمد».

۱۵- حقارت مرگ اسفندیار

ناصر خسرو در بیتی، به حقارت مرگ اسفندیار اشاره می‌کند و درباره آن، به «اخبار خسروان» ارجاع می‌دهد:

هر که آمده است زود برفته است بی‌درنگ بر خوان اگر نخوانده‌ای اخبار خسروان

بر رس کز این محل به چه خواری برون اسفندیار و بهمن و شاپور و اردوان
شدند

(قبادیانی، ۱۳۹۳: ۴۹۹)

اگر این بیت، تنها از عواطف شاعر نشئت نگرفته باشد و مراد او، تنها شرح بی‌اعتباری دنیا نباشد، ممکن است با توجه به ارجاع او به «اخبار خسروان»، روایتی کهن را فرا یاد آورد و سند دیگری باشد بر روایتی که در *نزهت‌نامه علائی* و *شاهنامه نقلان* نقل شده است. در این شعر، به خواری مرگ بهمن، شاپور و اردوان نیز اشاره شده است که در منابع کهن تأیید شده‌اند (برای دیدن این روایات، به ترتیب، ر.ک: ایرانشان‌بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۶۰۱؛ دینوری، ۱۳۶۴: ۷۸؛ *کارنامه اردشیر بابکان*، ۱۳۲۹: ۱۸). زریری، داستان نبرد رستم و اسفندیار را از *شاهنامه* فردوسی نقل می‌کند اما در یادداشت‌هایش نوشته که اصل داستان، چنین است که در نبرد بین رستم و اسفندیار، رستم با تیر گز، چشمان اسفندیار را کور می‌کند اما اسفندیار نمی‌میرد و تنها از هوش می‌رود. سپس، اسفندیار از رستم می‌خواهد دخمه‌ای برای او بسازد که یک در و یک ستون در وسط داشته باشد. زال دست او را می‌خواند، و به رستم می‌گوید که دخمه‌ای با دو در و ستونی در وسط بسازد. اسفندیار دست رستم را گرفته و به دخمه می‌برد. در را می‌بندد و ستون را محکم تکان می‌دهد که روی هردوشان خراب شود. اما رستم از در دیگر می‌گریزد^۴ (ر.ک: زریری، ۱۳۹۶: ۳۶۱۶-۳۶۱۵)

در *نزهت‌نامه علائی* آمده: «و آنچه گویند که رستم اسفندیار را بکشت اصلی ندارد، که از عهد کیقباد و برخاستن رستم قریب پانصد سال برآمد، تا بدان وقت واجب نکند که یک شخص زنده ماند... اما این حال چنین بوده است که اسفندیار را آفتی حقیر رسید، و از دو گونه گویند: یکی آن است که زنی را از بلندی هاوانی از دست بیفتاد و برو آمد؛ دیگر گویند مار او را بزد. پس او را

جایگاهی بخوابانیدند و صورت رستم دید بر دیوار نقش کرده. گفت «چه بودی چون به بدنامی می‌باید مردن بر دست چنین کسی کشته شدمی؟» آنگاه قصه رستم و اسفندیار بنهادند و در تاریخ آورده‌اند و اندر جهان پراکنده شده است. والله أعلم» (شهمردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۳۴۰ و ۳۴۱).

۱۶- تولد فرامرز

در شاهنامه نَقْلان^{۱۵} (ر.ک: زریری، ۱۳۹۶: ۲۱۵۱-۲۱۴۲)، آمده است که پس از کشته شدن سهراب، ته‌مینه به کین‌خواهی او به سیستان لشکر می‌کشد و رستم (در برخی روایات زال) او را دلخوش می‌کند و از تزویج رستم و ته‌مینه، فرامرز متولد می‌شود. این روایت در تاریخ گزیده مستوفی (۱۳۸۷: ۸۸)، لب‌التواریخ قزوینی (۱۳۸۶: ۵۳) و ناسخ‌التواریخ (ر.ک: زریری، ۱۳۶۹: ۳۶۰ و ۳۶۱) آمده است (همچنین، ر.ک: غفوری، ۱۳۹۴: ۳۲۸).

۱۷- مرگ فرامرز

طبق روایت زریری (۱۳۹۶: ۳۶۹۲)، فرامرز در نبرد با بهمن، از شدت خستگی و گرسنگی از دنیا می‌رود؛ اما طبق روایت شاهنامه (فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۵: ۴۸۰) و بهمن‌نامه (ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۳۳۹)، بهمن او را زنده بر دار می‌کند. طبق روایت شهریارنامه مختاری (۱۳۹۷: ۵۷۰) و گردیزی (۱۳۸۴: ۸۰) هم بهمن پیکر مرده او را بر دار می‌کند و در این مورد هم، منبعی مکتوب و معتبر برای روایت شاهنامه نَقْلان، موجود است.

جدول شماره ۱: هفده روایت متفاوت زریری در قیاس با شاهنامه فردوسی

ردیف	روایت زریری	منابع مکتوبی که روایت زریری در آنها ذکر شده است	توضیحات
۱	نسب کیومرث	تاریخ طبری تاریخنامه طبری غرر سیر تعالی شاهنامه اسدی	در روایت زریری و منابع مکتوبی که ذکر شده‌اند، نسب کیومرث با چند واسطه به آدم می‌رسد و ظاهراً ریشه این نسب‌نامه به یکی از خدای‌نامه‌های دوره ساسانی می‌رسد. در شاهنامه فردوسی، سخنی از نسب کیومرث نیست.

<p>در اصالت این روایت در شاهنامه فردوسی هنوز بحث است. بعید نیست که زبری این روایت را از نسخه‌ای از خود شاهنامه فردوسی گرفته باشد.</p>	<p>ترجمه بنداری از شاهنامه ناسخ‌التواریخ (جاویدان خرد؟)</p>	<p>کشف آتش و بنیان‌گذاری جشن سده توسط هوشنگ</p>	<p>۲</p>
<p>در روایت زبری و منابع مکتوب یادشده، هوشنگ از پادشاه- پیامبران عجم دانسته شده است ولی در شاهنامه او تنها پادشاه است.</p>	<p>تاریخ پادشاهان و پیامبران حمزه اصفهانی فارسنامه ابن بلخی</p>	<p>پیامبری هوشنگ</p>	<p>۳</p>
<p>روایت زبری درباره جداشدن فرّه ایزدی از جمشید، به روایت زامیادیشتم مانده تر است تا روایت فردوسی.</p>	<p>زامیادیشتم</p>	<p>جدا شدن فر از جمشید</p>	<p>۴</p>
<p>در روایت زبری و مجمل‌التواریخ، شهرناز و ارنواز دختران ضحاک هستند اما در شاهنامه، خواهران (در برخی نسخ، دختران) جمشیدند.</p>	<p>مجمّل‌التواریخ و القصص</p>	<p>شهرناز و ارنواز، دختران ضحاک</p>	<p>۵</p>
<p>طبق روایت زبری و منابع مکتوب یادشده، ضحاک پسر علوان است، اما در شاهنامه فردوسی، نام پدر او مرداس است.</p>	<p>تاریخ طبری تاریخ بناکتی تاریخ گردیزی فارسنامه ابن بلخی اخبار الطوال دینوری غرر سیر تعالی</p>	<p>ضحاک پسر علوان</p>	<p>۶</p>
<p>در روایت زبری و منابع مکتوب ذکرشده، ضحاک بر دوش خود دو سلعه دارد، اما در روایت فردوسی، دو مار بر دوش او رسته است.</p>	<p>تاریخ طبری الکامل ابن اثیر آفرینش و تاریخ مقدسی غرر سیر تعالی فارسنامه ابن بلخی</p>	<p>ماران دوش ضحاک</p>	<p>۷</p>

	تاریخ بناکتی عیون الأخبار گردیزی نزهت نامه علائی تاریخ گزیده مستوفی طبقات ناصری منهاج سراج کوشنامه		
۸	عدالت ضحاک	سوتکرنسک تاریخ قم غازان نامه منظوم	در روایت زریری و منابع مکتوب ذکر شده، از عدالت ضحاک سخن رفته است، اما در شاهنامه سخنی از عدالت او در میان نیست.
۹	سرگذشت پدران فریدون	تاریخ طبری الکامل ابن اثیر تاریخ بناکتی فارسنامه ابن بلخی طبقات ناصری منهاج سراج تاریخنامه طبری گرشاسپ نامه	در روایت زریری و منابع مکتوب یاد شده، از سرگذشت پدران فریدون سخن رفته است، اما در روایت فردوسی، جز مختصری درباره آبتین و سرگذشت کوتاهش نمی بینیم.
۱۰	نریمان	مجمعل التواریخ و القصص نزهت نامه علائی	روایت کشته شدن نریمان در سپندکوه/شکاوندکوه، در طومار زریری و منابع مکتوب ذکر شده آمده است. این روایت، در ملحقات شاهنامه هم آمده و بعید نیست که منبع زریری، همین بخش الحاقی شاهنامه بوده باشد.
۱۱	داستان کشته شدن پیل سفید به دست رستم در طفولیت	نزهت نامه علائی	این روایت، در نزهت نامه علائی و برخی نسخ شاهنامه آمده است. بعید نیست که منبع زریری، یکی از همین نسخ شاهنامه فردوسی بوده باشد.

۱۲	داستان خون‌خواهی نریمان توسط رستم	نزهت‌نامه علائی	این روایت، در طومار زریری، نزهت‌نامه علائی و برخی نسخ متأخر شاهنامه آمده است. بعید نیست که زریری این روایت را از همین نسخ شاهنامه گرفته باشد.
۱۳	ازدواج رستم و خواهر کی قباد	نزهت‌نامه علائی مجمعل‌التواریخ و القصص تاریخ گزیده مستوفی	این روایت، در طومار زریری و منابع مکتوب یادشده آمده است و مطابق با روایت فردوسی نیست.
۱۴	زور رستم	نسخ متعدد شاهنامه از سده هشتم و نهم هجری	این روایت در طومار زریری و نسخ متعددی از شاهنامه فردوسی آمده است. از روایات کهنی که خالقی مطلق در این باره جمع‌آوری و منتشر کرده است (ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۱۰۶-۶۱)، اصالت داستان به صورت مکتوب تأیید می‌شود.
۱۵	رستم و اسفندیار	نزهت‌نامه علائی شعر ناصر خسرو	روایت نزهت‌نامه و ناصر خسرو، با روایت شاهنامه نقالان اندکی متفاوت است، اما هر سه منبع، به نوعی مرگ حقارت‌آمیز اسفندیار را نقل می‌کنند که ظاهراً ریشه در منابع قدیم دارد. این روایات، با سخن فردوسی متفاوت‌اند.
۱۶	تولد فرامرز	تاریخ گزیده مستوفی لب‌التواریخ قزوینی ناسخ‌التواریخ	در روایت زریری و منابع مکتوب یادشده، تهمنه، مادر فرامرز است، اما در روایت فردوسی این گونه نیست.
۱۷	مرگ فرامرز	عیون‌الأخبار گردیزی شهریارنامه	طبق روایت زریری و منابع مکتوب یادشده، بهمن پیکر مرده فرامرز را بر دار می‌کند، اما در

روایت فردوسی و ایرانشاه‌بن ابی‌الخیر، فرامرز زنده بر دار می‌شود.			
--	--	--	--

نتیجه‌گیری

در این تحقیق، سرچشمه حدود هفده روایت مهم شاهنامه نَقّالان زریری، در منابع مکتوب کهن، و حتی پیش از شاهنامه فردوسی نشان داده شد که عبارت بودند از: ۱. نسب کیومرث که به آدم می‌رسد، کشف آتش و بنیان‌گذاری جشن سده توسط هوشنگ، پیامبری هوشنگ، نحوه جداشدن فرّ از جمشید، شهرناز و ارنواز که دختران ضحاک معرفی شده‌اند، ماران دوش ضحاک که سلعه بودند، عدالت ضحاک، سرگذشت پدران فریدون، کشته‌شدن نریمان در سپندکوه، خون‌خواهی نریمان توسط رستم، کشته‌شدن پیل سفید به دست رستم، ازدواج رستم و خواهر کی‌قباد، افزایش زور رستم در نبرد با سهراب، حقارت مرگ اسفندیار، و تولد و مرگ فرامرز که همگی با روایت فردوسی متفاوت‌اند. این موارد، از مهم‌ترین موارد اختلاف روایات این طومار نقّالی با روایت شاهنامه فردوسی هستند. باقی اختلافات، بیشتر مربوط به داستان‌هایی هستند که عمدتاً پیشینه‌ای کهن ندارند و زنجیره نقل سینه‌به‌سینه آنها را نمی‌توان مشخص کرد. بخشی از این داستان‌ها در سرزمین هند و به دست فارسی‌زبانان آن سامان تألیف شده، برخی هم مربوط به ادبیات سامی‌اند که در قرون مختلف، داخل داستان‌های حماسی فارسی شده‌اند. بسیاری از این داستان‌ها به شهادت مؤلف/سراینده آنها، بکر هستند و بنابراین، احتمالاً در سنت ادبیات شفاهی هم موجود نبوده‌اند. از این شش منبع «مکتوب» و مهم که بگذریم (۱. منابع کهن و مکتوب پیش از فردوسی، ۲. شاهنامه فردوسی، ۳. منظومه‌های حماسی، ۴. منابع تاریخی، ۵. داستان‌های تألیف شده در سرزمین‌های دیگر از جمله هند، و ۶. طومارهای مکتوب نَقّالان قدیم‌تر)، داستان یا روایت چندانی باقی نمی‌ماند که آن را به ادبیات شفاهی و نقل سینه‌به‌سینه یا حتی خود نقّال نسبت بدهیم. با توجه به تمام شواهدی که در متن ارائه شد، به نظر می‌رسد که زریری، در تألیف آن دسته از داستان‌هایی که در شاهنامه فردوسی هم نقل شده‌اند - هر چند متفاوت - عمدتاً به منابع مکتوب مراجعه می‌کرده و تقریباً هیچ داستانی را از شنیده‌هایش نقل نکرده است.

پی‌نوشت

۱- از جمله «شاهنامه اسدی»، «داستان کک کوهزاد» و «شهریارنامه» که نگارنده این سطور، در مقالاتی با عناوین: «حکیم اسدی؛ سراینده شاهنامه اسدی (زرّین‌قبانامه) و منظومه کُک کوهزاد» (ر.ک: ارژنگی، ۱۳۹۸، ج: ۴۵-۲۹) و «شهریاری از دیار هند و سند؛ نکاتی درباره منظومه حماسی شهریارنامه» (ر.ک: ارژنگی، ۱۳۹۸، ب: ۱۹۲-۱۷۷) به مسئله سروده/تألیف شدن آن متون در هند پرداخته است.

۲- برای اطلاعات بیشتر در این باره، ر.ک: (کامشاد، ۱۳۸۷: ۲۸؛ حریری، ۱۳۶۶: ۱۱؛ زریری، ۱۳۹۶: ۳۴).

۳- این روایت، در طومار نقالی شاهنامه (۱۳۹۱: ۱۵۸ و ۱۵۹) و فردوسی‌نامه (انجوی، ۱۳۶۹، ج: ۳ و ۷) هم آمده است.

۴- این روایت، در طومار شاهنامه فردوسی (۱۳۸۱: ۴۷) هم آمده است.

۵- در طومار کهن شاهنامه فردوسی آمده است: «ظالمی چون ضحاک پاس رعیت را نگاه می‌داشت و به همین خاطر هزار سال سلطنت کرد» (طومار کهن شاهنامه فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۵).

۶- این روایت، در طومارهای دیگر هم نقل شده است؛ از جمله، ر.ک: (طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۳۵-۳۰؛ طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۱۹۹-۱۷۴؛ طومار هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۴۳-۴۰).

۷- همچنین، ر.ک: (طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۱۷۰؛ نشر نقالی شاهنامه، ۱۳۹۷: ۱۲۵).

۸- در مقدمه اوسط شاهنامه چنین آمده است: «شاعری بود، «کارآسی» نام او بود، تصنیف بسیار کرده بود و ندیم برادر کهن سلطان بود و از جهت شعر سلطان او را پیش خود برد و او را سخت دوست می‌داشت و از خود جدا نمی‌کرد تا به حدی حرمت او بیفزود که عنصری می‌نشست و کارآسی می‌ایستاد و حکایت می‌کرد تا سلطان به خواب می‌رفت» (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۲: ۳۵۳). اقبال آشتیانی (همان) اشاره می‌کند که عده‌ای از شعرا و مورّخین از او با عنوان «شاهنامه‌خوان» یاد می‌کنند از جمله امیر معزی:

چو کارآسی محدث‌وار برخواند هزارافسان چو سروانک مشعبذوار بنماید هزارافسون

(امیر معزی، ۱۳۱۸: ۶۳۱)

فلکی شروانی:

رسد به حضرت تو او زمان گروهی نو به شکل بوعلی و کوشیار و کار آسی

(فلکی شروانی، ۱۹۲۹: ۵۱)

خاقانی در ختم الغرایب:

قمری ز تو پارسی‌زبان گشت کار آسی کارنامه‌خوان گشت

(خاقانی، ۱۳۸۷: ۳۱)

کاراسی، از شاهنامه خوانان و راویان دربار محمود غزنوی است که ظاهراً، ابتدا در دربار آل بویه بوده و سپس به دربار محمود راه یافته و مقام والایی نزد او یافته است (ر.ک: لسان، ۱۳۵۴: ۷). لسان همچنین درباره شعر منجیک: «هزار و ده صفت از هفت‌خان و رویین‌دژ/ فروشنیدم و خواندم من از هزار افسان»، می‌گوید: «آیا کتاب هزارافسان که آن را اساس کتاب هزار و یک شب دانسته‌اند، آن‌طور که از شعر منجیک برمی‌آید، شامل داستان‌های پهلوانی ایرانی نیز بوده است؟» (همان: ۶) و نگارنده این پرسش را مطرح می‌کند که آیا همین منبع بوده که ذکر «هفت‌خان اسفندیار» را در شعر فارسی تا قرن هفتم هجری رواج داده، درحالی‌که تا آن زمان، ذکر خاصی از هفت‌خان رستم در میان نیست؟

صرف‌نظر از شعر امیر معزی، ظاهراً قدیم‌ترین منبع تاریخ‌داری که از کار آسی نام برده، صاحب کتاب *مجملة التواریخ و القصص* است که در نسخ این متن، به صورت «کاراسپی»، «کاراستی» و «کارراستی» ضبط شده است (ر.ک: صفری آق‌قلعه، ۱۳۸۷: ۳۴۶). «... و ندیمان چون کارراستی و شیرمردی بود و اسحق ترسا و دیگر جمله اهل تصانیف و علوم از فضلائی عالم» (*مجملة التواریخ و القصص*، ۱۳۱۸: ۳۹۵) و «کارراستی چون عضدالدوله بمرده، او بگریخت و ناشناس به همدان آمد... دیلمان بجوشیدند و عامه با ایشان متفق شدند تا کار آسی کشته شد» (همان: ۳۹۷). نکته جالب توجه دیگری که صفری آق‌قلعه به آن توجه کرده، این است که این نام در نسخه وین *مثنوی تحفه العراقرین خاقانی*، که قدیم‌ترین نسخه شناخته شده از این اثر است، به همین صورت اخیر (کارراستی) ضبط شده و باید شکل صحیح این نام،

همین باشد و به واسطه دشواری تلفظ، در شعر شاعران به صورت مخفف «کارآسی» درآمده است (صفری آق‌قلعه، ۱۳۸۷: ۳۴۷). صفری آق‌قلعه، همچنین در تحقیق دیگری نشان داده که ضبط این نام در مقدمه قدیم شاهنامه (مندرج در: نسخه ۱۰۹۶ کتابخانه مجلس، ص ۶ پ) به صورت «کاراستی» ضبط شده است (ر.ک: همو، ۱۳۹۱: ۱۱۸). بیشتر، امیدسالار هم به صورت‌های «کارآسی»، «کار راستی» و «کاراستی» اشاره کرده است (ر.ک: امیدسالار، ۱۳۹۷، الف: ۳۸۳).

۹- همچنین، ر.ک: (طومار جامع تَقالی شاهنامه، ۱۳۹۶: ۱۵۴؛ طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۲۸۵ و ۲۸۶؛ هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۱۴۹ و ۱۵۰؛ مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۱۱۶).

۱۰- همچنین، ر.ک: (طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۳۰۳-۲۹۵؛ هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۱۵۰؛ مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۱۱۸ و ۱۱۹).

۱۱- این روایت، در طومار تَقالی شاهنامه (۱۳۹۱: ۴۲۶)، طومار جامع تَقالی شاهنامه (۱۳۹۶: ۱۸۹)، طومار کهن شاهنامه فردوسی (۱۳۷۴: ۸۶ و ۹۷)، طومار شاهنامه فردوسی (۱۳۸۱: ۳۶۴-۳۵۹) و هفت‌لشکر (۱۳۷۷: ۱۷۶) هم آمده است.

۱۲- این روایت، در طومار جامع تَقالی شاهنامه (۱۳۹۶: ۲۰۶) و هفت‌لشکر (۱۳۷۷: ۱۹۳) هم آمده است.

۱۳- خالقی مطلق (۱۳۸۰: ۵۴۸ و ۵۴۹) این روایت را اصیل می‌داند اما آیدنلو (۱۳۹۴: ۶۶) حدس می‌زند که این روایت هم از ساخته‌های نقّالان باشد.

۱۴- این روایت، در نشر تَقالی شاهنامه (۱۳۹۷: ۱۸۹) و فردوسی‌نامه (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۰۵-۲۰۳؛ همان، ۲۱۳-۲۱۱؛ و همان، ج ۲: ۲۷-۲۳) هم آمده است.

۱۵- همچنین، ر.ک: (طومار کهن شاهنامه فردوسی، ۱۳۷۴: ۴۰۴؛ طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۵۲۲؛ طومار جامع تَقالی شاهنامه، ۱۳۹۶: ۲۱۲).

۱۶- نگارنده این سطور، منابع مکتوب هشت روایت دیگر زیری را در مقالات دیگری نشان داده و از ذکر مجدد آنها در این مقاله، خودداری کرد (برای دیدن این روایات، ر.ک: ارژنگی و یاحقی، ۱۳۹۸؛ ارژنگی، ۱۳۹۸، الف).

منابع

- اوستا. (۱۳۸۵)، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، چاپ دهم، تهران: مروارید.
- آیدنلو، سجّاد. (۱۳۹۴)، «برخی روایات نقّالی و شفاهی در ملحقات نسخ و چاپ‌های شاهنامه»، *دوفصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه*، سال ۳، شماره ۵، صص ۱۰۰-۵۰.
- ابن بلخی. (۱۳۶۳)، *فارسنامه*، تصحیح لیسترانچ گای و رینولد الن نیکلسون، چاپ دوم، تهران: دنیای کتاب.
- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد. (۱۳۸۳)، *تاریخ کامل*، ترجمه محمدحسین روحانی، چاپ اول، تهران: اساطیر.
- ارژنگی، کامران. (۱۳۹۸)، الف، «خواجه نظام‌الملک طوسی و شاهنامه»، *بییه‌نامه*، سال دوم، شماره پنجم، تابستان، صص ۸۶-۷۹.
- _____ (۱۳۹۸)، ب، «شهریاری از دیار هند و سند: نکاتی درباره منظومه حماسی شهریارنامه»، *فصلنامه نقد کتاب ادبیات و هنر*، سال دوم، شماره ۷ و ۸، صص ۱۹۲-۱۷۷.
- _____ (۱۳۹۸)، ج، «حکیم اسدی، سراینده شاهنامه اسدی و منظومه کُک کوهزاد»، *جشن‌نامه دکتر محمود مدبری*، به کوشش نجمه حسینی سروری، علی جهانشاهی افشار و منوچهر فروزنده‌فرد، صص ۴۵-۲۹.
- ارژنگی، کامران و محمدجعفر یاحقی. (۱۳۹۸)، «خاقانی شروانی در شعر خود از روایت کدام شاهنامه بهره برده است؟»، *پژوهشنامه ادب حماسی*، سال پانزدهم، شماره اول، پیاپی ۲۷، بهار و تابستان، صص ۷۳-۳۷.
- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد. (۱۳۵۴)، *گرشاسب‌نامه*، تصحیح حبیب یغمایی، چاپ دوم، تهران: طهوری.
- افشاری، مهران. (۱۳۹۰)، *مقدمه بر طومار نقّالی شاهنامه*، به کوشش سجّاد آیدنلو، چاپ اول، تبریز: به‌نگار.
- اکبری‌مفاخر، آرش. (۱۳۹۵)، *مقدمه بر رزمنامه کنیزک*، چاپ نخست، تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم. (۱۳۶۳)، *فردوسی‌نامه*، چاپ دوم، تهران: علمی.
- ایرانشاه بن ابی‌الخیر. (۱۳۷۷)، *کوشش‌نامه*، تصحیح جلال متینی، چاپ نخست، تهران: علمی.
- ایرانشاه بن ابی‌الخیر. (۱۳۷۰)، *بهم‌نامه*، تصحیح رحیم عقیفی، چاپ نخست، تهران: علمی و فرهنگی.
- بلعمی، ابوعلی. (۱۳۹۲)، *تاریخنامه طبری*، تصحیح محمد روشن، چاپ پنجم، تهران: سروش.

- بناکتی، فخرالدین ابوسلیمان داودبن تاج‌الدین ابوالفضل محمدبن محمدبن داود. (۱۳۴۸)، *تاریخ بناکتی*، به کوشش جعفر شعار، چاپ نخست، تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- بنداری، فتح‌بن علی. (۱۹۷۰)، *الشاهنامه*، قارنهما بأصل الفارسی، و أكمل ترجمتها فی المواضيع، و صححها و علّق علیها، و قدّم لها عبدالوهاب عزام، أُعيد طبعه بالأفست فی طهران.
- بنداری، فتح‌بن علی. (۱۳۸۲)، *شاهنامه*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ دوم، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۴۵)، *فردوسی‌نامه*، به کوشش محمد گلبن، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- *تاریخ سیستان*. (۱۳۵۲)، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، چاپ دوم، تهران: مؤسسه خاور.
- تبریزی، احمد. (۱۳۹۷)، *شهنشاهنامه*، به کوشش مهشید گوهری کاخکی و جواد راشکی علی‌آبادی، چاپ نخست، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- تفضلی، احمد. (۱۳۵۵)، «سوورای جمشید و سوورای ضحاک»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، سال بیست و سوم، زمستان، ص ۴۸-۵۰.
- _____ (۱۳۹۷)، *تصحیح و ترجمه سوتکر و ورشت مانسنسک از دینکرد نهم*، به کوشش ژاله آموزگار، چاپ نخست، تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- تقی‌زاده، سیدحسن. (۱۳۹۰)، *مقالات تقی‌زاده (جلد ششم) فردوسی و شاهنامه او*، زیر نظر ایرج افشار، به کوشش پژمان فیروزبخش، چاپ اول، تهران: توس.
- ثعالی، ابومنصور عبدالملک بن محمدبن اسماعیل. (۱۹۰۰)، *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، تصحیح و ترجمه (به فرانسه) هرمان زتنبرگ، پاریس: مطبعه ملی.
- _____ (۱۳۸۵)، *شاهنامه ثعالی در شرح احوال سلاطین ایران*، ترجمه محمود هدایت، تهران: اساطیر، چاپ اول.
- جعفری قنوتی، محمد. (۱۳۹۶)، «شاهنامه نقالان: داستان‌های پهلوانی ایرانیان در زنجیره‌ای از روایت‌های سینه‌به‌سینه و سنتی»، *نقد کتاب ادبیات*، دوره ۳، شماره ۱۲، ص ۲۷-۵۰.
- حریری، ناصر. (۱۳۶۶)، *هنر و ادبیات امروز*، گفت و شنودی با پرویز ناتل خانلری و سیمین دانشور، بابل: کتابسرای بابل.
- حسن‌بن محمد قمی. (۱۳۶۱)، *تاریخ قم*، ترجمه حسن بن علی بن عبدالملک قمی، به کوشش محمدرضا انصاری قمی، چاپ نخست، تهران: توس.
- حمزه‌بن حسن اصفهانی. (۱۳۴۶)، *تاریخ پیامبران و پادشاهان (سنی ملوک‌الأرض و الأنبیاء)*، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۶)، «از شاهنامه تا خدای نامه: جستاری دربارهٔ مآخذ مستقیم و غیرمستقیم شاهنامه»، نامهٔ باستان، سال ۷، شماره ۲-۱، پیاپی ۱۳ و ۱۴، صص ۱۱۹-۳.
- خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۹۷)، «آیا روایت جشن سده در شاهنامه الحاقی است؟»، نامهٔ فرهنگستان، دورهٔ شانزدهم، شماره ۳، پیاپی ۶۳، صص ۱۵۲-۱۳۱.
- دینوری، ابوحنیفه احمدبن داوود. (۱۳۶۴)، اخبار الطوال، ترجمهٔ مهدوی دامغانی، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- زریری اصفهانی، مرشد عباس. (۱۳۹۶)، شاهنامهٔ نَقالان، ویرایش جلیل دوستخواه، چاپ نخست، تهران: ققنوس.
- زرین قبانامه. (۱۳۹۳)، به کوشش سجاد آیدنلو، چاپ نخست، تهران: سخن.
- سیستانی، ملک‌شاه حسین. (۱۳۴۴)، احیاء الملوک، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- شهردان بن ابی‌الخیر. (۱۳۶۲)، نزهت‌نامهٔ علائی، به کوشش فرهنگ جهان‌پور، تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صفری آق‌قلعه، علی. (۱۳۸۷)، مقدمه بر تحفه‌العراقین، چاپ نخست، تهران: میراث مکتوب.
- طبری، محمدبن جریر. (۱۳۷۵)، تاریخ طبری، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران: اساطیر.
- طومار جامع نقالی شاهنامه. (۱۳۹۶)، کتابت محمدشریف ناینگلی، به کوشش فرزاد قائمی، چاپ نخست، مشهد: به‌نشر.
- طومار شاهنامهٔ فردوسی. (۱۳۸۱)، به کوشش مصطفی سعیدی و احمد هاشمی، چاپ نخست، تهران: خوش‌نگار.
- طومار کهن شاهنامهٔ فردوسی. (۱۳۷۴)، به کوشش جمشید صداقت‌نژاد، چاپ اول، تهران: دنیای کتاب.
- طومار نقالی شاهنامه. (۱۳۹۰)، به کوشش سجاد آیدنلو، چاپ اول، تبریز: به‌نگار.
- طومار هفت‌لشکر. (۱۳۷۷)، تصحیح مهران افشاری و مهدی مداینی، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- علوی‌مقدم، محمد و حسین کی‌خسروی. (۱۳۹۵)، «تحلیل تطبیقی داستان ضحاک بر اساس روایت کوش‌نامه»، مطالعات نظریه و انواع ادبی، سال اول، شماره ۲، صص ۷-۲۰.
- غفوری، رضا. (۱۳۹۴)، هفت منظومهٔ حماسی، تهران: میراث مکتوب، چاپ اول.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۹)، شاهنامه همراه با خمسهٔ نظامی، با مقدمهٔ فتح‌الله مجتبیایی، تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

- _____ (۱۳۹۳)، *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، چاپ پنجم، تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- قبادیانی، ناصر خسر. (۱۳۹۳)، *دیوان*، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- قزوینی، یحیی بن عبداللطیف. (۱۳۸۶)، *لب‌التواریخ*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- *کارنامه اردشیر بابکان*. (۱۳۲۹)، به اهتمام محمدجواد مشکور، تهران: کتابفروشی و چاپخانه دانش.
- کامشاد، حسن. (۱۳۸۷)، *حدیث نفس*، چاپ اول، تهران: نی.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود. (۱۳۸۴)، *زین‌الأخبار*، به اهتمام رحیم رضازاده ملک، چاپ اول: انجمن آثار و مفاخر
- *مجم‌التواریخ و القصص*. (۱۳۱۸)، به کوشش محمدتقی بهار، تهران: چاپخانه کلاله خاور.
- محجوب، محمدجعفر. (۱۳۷۴)، «تحوّل نقالی و قصه‌خوانی، تربیت قصه‌خوانان و طومارهای نقالی (قسمت دوم)»، هنر و معماری، سینما تئاتر، شماره ۷، صص ۸۷-۸۰.
- مستوفی، حمدالله. (۱۳۷۷)، *ظفرنامه به انضمام شاهنامه* (چاپ عکسی از روی نسخه خطی مورخ ۸۰۷ هجری در کتابخانه بریتانیا)، تهران و وین: مرکز نشر دانشگاهی و آکادمی علوم اتریش.
- _____ (۱۳۸۷)، *تاریخ‌گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوائی، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۸۷)، *نزه‌القلوب*، تصحیح گای لیسترانج، تهران: اساطیر.
- منهج‌سراج، عثمان بن محمد. (۱۳۴۲)، *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی، چاپ دوم، کابل: پوهنی مطبعه.
- *نشر نقالی شاهنامه*. (۱۳۹۷)، تصحیح رضا غفوری، چاپ نخست، تهران: آرون.
- نوری‌اژدری. (۱۳۸۱)، *غازان‌نامه منظوم*، تصحیح محمود مدبری، چاپ نخست، تهران: بنیاد موقوفات افشار.